

Four Evolutionary Accounts on the Point of Dispute concerning 'The Primacy of Existence' Inspired by Allameh Misbah Yazdi's Viewpoints

✉ **Seyyed Saber Gheyas-al-Hosseini**  / PhD Student of Comparative Studies of Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
Seyyedsaber87@gmail.com

Behrooz Haddadi / Associate Professor, University of Religions and Denominations, Department of Abrahamic Religions, Qom, Iran
behrooz.haddadi@gmail.com

Received: 2025/10/14 - Accepted: 2025/11/30

Abstract

Radical Orthodoxy is a theological movement that critiques secular modernity, arguing that modern philosophy and political thought are based on distorted interpretations of Christian theology. This article examines the intellectual foundations of Radical Orthodoxy, its engagement with Christian theological traditions, and its critique of secular rationality. Drawing on the works of John Milbank, Catherine Pickstock, and Graham Ward, the study shows how this movement has contributed to contemporary theology, philosophy, and political theory. It also reviews criticisms directed at the movement, particularly accusations of theological idealism and rejection of modern secular frameworks. The article concludes that Radical Orthodoxy presents a powerful theological critique of secularism and restores theology as a foundational discipline in intellectual inquiry. Given its significance, further investigation of its wide-ranging and multifaceted influence on contemporary theology and its relationship with Western philosophical developments may open new horizons in interdisciplinary research.

Keywords: Radical Orthodoxy, secularism, modernism, postmodernism, political theology

نوع مقاله: پژوهشی

راست‌کیشی رادیکال: نقدی الهیاتی و فلسفی بر مدرنیته سکولار

سیدصابر قیاس‌الحسینی  / دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

Seyyedsaber87@gmail.com

بهروز حدادی / دانشیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

behrooz.haddadi@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹

چکیده

راست‌کیشی رادیکال یک جنبش الهیاتی است که به نقد مدرنیته سکولار می‌پردازد و استدلال می‌کند که فلسفه و اندیشه سیاسی مدرن بر اساس برداشت‌های تحریف‌شده‌ای از الهیات مسیحی شکل گرفته است. این مقاله به بررسی مبانی فکری راست‌کیشی رادیکال، تعامل آن با سنت‌های الهیاتی مسیحی، و نقد آن بر عقلانیت سکولار می‌پردازد. این پژوهش با بهره‌گیری از آثار جان میل‌بانک، کاترین پیک‌استاک و گراهام وارد نشان می‌دهد که چگونه این جنبش به الهیات، فلسفه و نظریه سیاسی معاصر کمک کرده است. همچنین نقدهای وارد شده به این جنبش، به‌ویژه اتهام آرمان‌گرایی الهیاتی و رد چهارچوب‌های سکولار مدرن، بررسی خواهد شد. در نهایت، این مقاله استدلال می‌کند که راست‌کیشی رادیکال یک نقد الهیاتی قوی بر سکولاریسم وارد می‌کند و الهیات را به‌عنوان بنیان اصلی پژوهش‌های فکری، بازمی‌گرداند. با توجه به اهمیت این جریان فکری، بررسی دقیق‌تر تأثیرات گسترده و چندوجهی آن بر الهیات معاصر و نسبت آن با تحولات فلسفی غربی می‌تواند افق‌های تازه‌ای در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای بگشاید.

کلیدواژه‌ها: راست‌کیشی رادیکال، سکولاریسم، مدرنیسم، پست‌مدرنیسم، الهیات سیاسی.

راست‌کیشی رادیکال یک جنبش الهیاتی معاصر است که هدف آن بازگرداندن الهیات مسیحی به‌عنوان چهارچوب اصلی برای درک واقعیت است. این جنبش که در اواخر قرن بیستم شکل گرفت، مدرنیته سکولار و نسبی‌گرایی پست‌مدرن را به‌چالش می‌کشد و معتقد است که هر دو بر برداشت‌های تحریف‌شده‌ای از الهیات مسیحی مبتنی هستند (Milbank, 1990). چهره‌های کلیدی این جنبش، جان میل‌بانک، کاترین پیکاستاک و گراهام وارد، معتقدند که مدرنیته سکولار یک پروژه بی‌طرفانه فکری نیست؛ بلکه تداوم منحرف‌شده‌ای از الهیات مسیحی است که عقل را از مشارکت الهی جدا کرده است. ظهور جنبش «راست‌کیشی رادیکال» با انتشار کتاب میل‌بانک (Theology and Social Theory, 1990) آغاز شد؛ اثری که استدلال می‌کند سکولاریسم مدرن ادامه‌ای تحریف‌شده از الهیات مسیحی و پیامد گسست از مابعدالطبیعه مشارکتی آگوستینی - توماسی است (Milbank, 1990 & Milbank, 2006). پیکاستاک با کتاب *After Writing* (۱۹۹۸) بعد معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی این جریان را بسط داد و نشان داد که زبان سکولار مدرن فاقد بنیان متافیزیکی است؛ درحالی‌که زبان آیینی امکان مشارکت در حقیقت الهی را حفظ می‌کند. وارد نیز با تأکید بر فرهنگ و تجسد، پیوند الهیات و حیات اجتماعی را گسترش داده است (Ward, 2005). این جنبش از سنت مشارکتی آگوستین و آکویناس الهام می‌گیرد؛ سنتی که در پژوهش‌های اخیر درباره آموزه مشارکت، چه در آثار آگوستین و چه در شرح‌های توماسی، مانند وپل (۲۰۰۰) و مک‌اینرنی (۱۹۹۶)، نقش بنیادین آن در فهم هستی و معرفت تأیید شده است. از منظر فلسفه سیاسی، میل‌بانک و پیکاستاک لیبرالیسم و دولت سکولار را مبتنی بر خشونت هستی‌شناختی دانسته و کلیسا را به‌عنوان اجتماع بدیل مبتنی بر صلح و مشارکت پیشنهاد کرده‌اند (Milbank, 1999 & Milbank, 1990).

اگرچه برخی محققان مانند هایمن (۲۰۱۰) و استوت (۲۰۱۰) تبارشناسی تاریخی و پیامدهای سیاسی راست‌کیشی رادیکال را نقد کرده‌اند، پژوهش‌هایی همچون هارت (۲۰۰۴) و کاوانا (۲۰۰۹) اهمیت احیای بنیان‌های الهیاتی در نقد سکولاریسم را برجسته ساخته‌اند. در مجموع، ادبیات موجود نشان می‌دهد که راست‌کیشی رادیکال به‌عنوان یکی از جریان‌های مهم پساکولار، با بازخوانی الهیات کلاسیک و نقد فلسفه مدرن، نقش مهمی در الهیات و نظریه سیاسی معاصر ایفا کرده است. پرسش‌های این مقاله از این قرار است:

۱. راست‌کیشی رادیکال چگونه مدرنیته سکولار را نقد می‌کند؟
۲. مبانی کلیدی الهیاتی و فلسفی این جنبش چیست؟
۳. این جنبش چگونه با فلسفه مدرن و پست‌مدرن تعامل دارد؟

۴. نقدهای اصلی بر راست‌کیشی رادیکال چیست؟

اهمیت این پژوهش در بررسی تلاش راست‌کیشی رادیکال برای احیای الهیات مسیحی در عصری است که توسط تفکر سکولار تحت سلطه قرار گرفته است.

۱. مبانی الهیاتی راست‌کیشی رادیکال

۱-۱. تأثیر آگوستین و نوافلاطونی‌گری

راست‌کیشی رادیکال عمیقاً تحت تأثیر الهیات مشارکتی سنت آگوستین قرار دارد که در آن، تمام عالم خلقت وجود خود را از خدا دریافت می‌کند. آموزه تجلی الهی در نوشته‌های آگوستین (De Trinitate) تأکید می‌کند که دانش بشری تنها از طریق مشارکت در حکمت الهی ممکن است.

۱-۱-۱. الهیات مشارکت در اندیشه سنت آگوستین

سنت آگوستین هیپو (۳۵۴-۴۳۰ م) یکی از تأثیرگذارترین متفکران در الهیات مسیحی است. آموزه «مشارکت» در تفکر او نقشی محوری در تبیین رابطه میان خالق و مخلوق دارد. این مفهوم که در فلسفه نوافلاطونی ریشه دارد، در آموزه‌های آگوستین درباره خلقت، تأله (Deification)، کلیسا، و فرجام‌شناسی حضور پررنگی دارد (Cambridge, 2023).

۱-۱-۲. مشارکت و ماهیت هستی

مفهوم مشارکت در اندیشه آگوستین بر این اصل استوار است که همه مخلوقات از طریق مشارکت در ذات الهی هستی می‌یابند. آگوستین معتقد است که خدا تنها وجود مطلق، تغییرناپذیر و ازلی است؛ درحالی‌که هستی مخلوقات، وابسته به خدا و غیرمستقل از اوست. او در اثر خود، اعترافات، بیان می‌کند: «مخلوقات هستند؛ زیرا از تو سرچشمه گرفته‌اند» (Augustine, 1998).

۱-۱-۳. مشارکت در تأله (Deification)

یکی از ابعاد مهم مشارکت در الهیات آگوستین، مفهوم «تأله» است. او تأکید می‌کند که انسان‌ها به‌صورت ذاتی الهی نیستند؛ اما می‌توانند از طریق فیض خدا به مقام تأله نائل شوند. او در تفسیر مزامیر توضیح می‌دهد: «انسان‌ها خدایان نامیده می‌شوند؛ اما نه به‌لحاظ ماهیت، بلکه به‌واسطه فیض الهی» (Augustine, 2003). بنابراین، تأله در اندیشه او نتیجه فیض است و مرز میان خالق و مخلوق را حفظ می‌کند (Cambridge, 2023).

۱-۱-۴. مشارکت در مسیح‌شناسی: مفهوم «مسیح کامل» (Totus Christus)

مفهوم مشارکت در کلیساشناسی آگوستین، در آموزه مسیح کامل (Totus Christus) تجلی می‌یابد. در این دیدگاه، مسیح سر کلیساست و مؤمنان بدن آن. این آموزه تأکید دارد که کلیسا از طریق مشارکت در مسیح در حیات

الهی سهیم می‌شود. آگوستین بیان می‌کند: «کلیسا شهری است که مشارکت آن در خداست» (Augustine, 1950). «مشارکت در مسیح» بیان می‌کند که انسان و کلیسا از طریق پیوند با مسیح متجسد، به‌عنوان سر و بدن در مفهوم «مسیح کامل» (Totus Christus) در حیات الهی سهیم می‌شوند و تقدس، وحدت و تأله را از طریق فیض دریافت می‌کنند. بنابراین، «مشارکت در مسیح»، بُعد نجات‌شناختی و کلیسایی مشارکت را توضیح می‌دهد.

۱-۱-۵. مشارکت و ایده‌های الهی

در تفکر آگوستین، «مشارکت» با نظریه «ایده‌های الهی» نیز مرتبط است. او باور دارد که خداوند ایده‌های ازلی و تغییرناپذیری را در ذهن خود دارد که همه مخلوقات بر اساس آنها خلق شده‌اند. بنابراین، مخلوقات از طریق مشارکت در این ایده‌ها به کمال می‌رسند. آگوستین در دربارهٔ تثلیث می‌نویسد: «همه چیزهای آفریده‌شده، در ایده‌های الهی جای دارند» (Augustine, 1991; Tyndale Bulletin, 2023).

«مشارکت در ایده الهی» ناظر به این است که همه مخلوقات، هستی و کمالات خود را با مشارکت در «ایده‌های ازلی خدا» می‌یابند و وجودشان بازتابی از صور الهی است. بنابراین، «مشارکت در ایده الهی» بُعد مابعدالطبیعی و آفرینشی مشارکت را توضیح می‌دهد.

۱-۱-۶. مشارکت در ابدیت

آگوستین در آثار خود به مشارکت برخی از موجودات در ابدیت اشاره می‌کند. او در *اعترافات*، از «آسمان آسمان‌ها» به‌عنوان موجودی یاد می‌کند که هرچند مخلوق است، در ابدیت خدا سهیم شده است. این مشارکت، نوعی ثبات نسبی را به برخی مخلوقات اعطا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در پیوند با خدا تغییرناپذیر می‌شوند (Augustine, 1998; Cambridge, 2023).

الهیات مشارکت در اندیشه آگوستین، چهارچوبی برای درک رابطهٔ خالق و مخلوقات فراهم می‌آورد. او نشان می‌دهد که تمام هستی از خدا نشئت گرفته است و از طریق مشارکت در او استمرار دارد. این آموزه در حوزه‌های مختلفی همچون تأله، کلیسا و فرجام‌شناسی کاربرد دارد و در عین تأکید بر نزدیکی مخلوقات به خدا، مرز میان خالق و مخلوق را حفظ می‌کند. بنابراین، مشارکت در اندیشه آگوستین نه تنها بیانگر پیوند موجودات با خداست، بلکه مسیر تکامل و کمال آنها را نیز مشخص می‌کند (Cambridge, 2023).

نوافلاطونی‌گری، به‌ویژه اندیشهٔ فلوپتین، در شکل‌گیری جهان‌بینی متافیزیکی این جنبش نقش دارد. مفهوم مشارکت (methexis) که در آن، موجودات فانی در امر الهی سهیم‌اند، مبنایی برای رد هستی‌شناسی سکولار در نظر گرفته می‌شود؛ هستی‌شناسی‌ای که امر متعالی را انکار می‌کند.

۱-۲. ارتباط میان مابعدالطبیعهٔ توماسی و راست‌کیشی رادیکال

مابعدالطبیعهٔ توماسی که در اندیشه‌های سنت توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) ریشه دارد، چهارچوبی قوی

برای درک هستی، مشارکت و علیت الهی فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، راست‌کیشی رادیکال عقلانیت سکولار را به چالش می‌کشد و خواهان بازنگری در مابعدالطبیعه با محوریت مشارکت الهی است (Milbank, 1990). رابطه این دو سنت، پیچیده است؛ زیرا راست‌کیشی رادیکال در عین آنکه از مابعدالطبیعه توماسی الهام می‌گیرد، به بازخوانی انتقادی آن می‌پردازد.

راست‌کیشی رادیکال، هرچند فلسفه متافیزیکی آکویناس را ارزشمند می‌داند، آن را نقد می‌کند؛ که بعدها عقل‌گرایی توماسی به جدا شدن عقل از وحی منجر شد. میل‌بانک (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که تأکید آکویناس بر قیاس وجودی، ارزشمند بود؛ اما بعدها به یک فلسفه خودمختار جدا از الهیات تبدیل شد.

۱-۲-۱. مابعدالطبیعه توماسی: جوهر و مشارکت

مابعدالطبیعه توماسی مبتنی بر رئالیسم ارسطویی و اصل قیاس وجود (analogia entis) است. آکویناس بر این باور بود که تمام موجودات از طریق فعلیت وجود (esse) و ماهیت (essentia) در وجود الهی سهیم‌اند؛ درحالی‌که در ذات الهی، این دو یکی‌اند (Aquinas, 2006).

مفهوم مشارکت (participatio) در این سیستم نقشی کلیدی دارد؛ زیرا موجودات مخلوق، هستی خود را از خدا، که فعلیت محض (actus purus) است، دریافت می‌کنند. این مشارکت به صورت سلسله‌مراتبی است و تمایز وجودی میان خالق و مخلوق را حفظ می‌کند (Wippel, 2000).

روش علمی مورد استفاده در مابعدالطبیعه توماسی شامل سه ویژگی اصلی است:

أ) روش دیالکتیک اسکولاستیک: استفاده از مناظره نظام‌مند (quaestio method) برای حل مسائل فلسفی (Brock, 2015)؛

ب) شناخت‌شناسی ارسطویی: تکیه بر تجربه حسی به عنوان پایه معرفت و صعود از آن به مفاهیم انتزاعی (Feser, 2009)؛

ت) تشبیه وجودی: توصیف صفات الهی به صورت قیاسی، نه به صورت یگانه‌انگارانه (univocal) یا اشتراک لفظی (McInerny, 1996).

این اصول، ساختار مابعدالطبیعه توماسی را تشکیل می‌دهند و آن را از گرایش‌های پست‌مدرن در راست‌کیشی رادیکال متمایز می‌کنند.

۱-۲-۲. راست‌کیشی رادیکال و بازنگری مفهوم مشارکت

راست‌کیشی رادیکال عقلانیت سکولار را نقد می‌کند و معتقد است که فلسفه مدرن، از دانز اسکوتوس تا کانت، به یک هستی‌شناسی غیردینی منجر شده است. میل‌بانک (۱۹۹۰) تأکید دارد که توماسیسم، در تفسیر درست، در برابر

این انحراف مقاومت کرده؛ اما در عین حال نیازمند بازنگری است. برخلاف توماس، پیک‌استاک (۱۹۹۸) معتقد است که مابعدالطبیعهٔ او بیش از حد ایستاست و باید به گونه‌ای پویا و آیینی (liturgical ontology) بازتفسیر شود.

۳-۲-۱. روش علمی راست‌کیشی رادیکال

مؤلفه‌های روش علمی راست‌کیشی رادیکال عبارت‌اند از:

أ) نقد تبارشناختی: تحلیل تاریخی تغییرات فکری برای آشکار ساختن مفروضات الهیاتی پنهان (Milbank, 1990):

ب) مواجهه با پست‌مدرنیسم: استفاده از متفکرانی چون هایدگر و دریدا همراه با بازتعریف الهیاتی مابعدالطبیعه (Ward, 2005):

ت) تأکید بر آیین و زیبایی‌شناسی: فهم مشارکت از طریق ساختارهای نمادین و آیینی (Pickstock, 1998).

۴-۲-۱. نقاط اشتراک

به‌رغم تفاوت‌های روش‌شناختی، هر دو سنت بر نکات زیر توافق دارند:

أ) مشارکت به‌عنوان بنیان هستی‌شناسی: هر دو سنت ادعان دارند که مخلوقات، هستی خود را از خدا می‌گیرند؛ هر چند در نظام‌های مختلف (Milbank, 2006):

ب) نقد سکولاریسم: هر دو سنت روایت‌های صرفاً درون‌دنیوی را رد می‌کنند و بر تقدم الهیات تأکید دارند (McAleer, 2005):

ت) رد نام‌گرایی: هر دو با نظریهٔ وحدت لفظی اسکوتوسی مخالفت می‌کنند و بر تمایز وجودی میان خالق و مخلوق اصرار دارند (Hart, 2004).

۵-۲-۱. نقاط اختلاف

أ) رابطهٔ طبیعت و فیض: در حالی که توماسیسم میان طبیعت و فیض تمایز واقعی قائل است، راست‌کیشی رادیکال استدلال می‌کند که تمام هستی درون نظم فیض قرار دارد (Milbank, 1990):

ب) شناخت‌شناسی: توماسیسم بر پایهٔ رئالیسم ارسطویی بنا شده است؛ اما راست‌کیشی رادیکال انتقادات پست‌مدرن به میناگرایی را در نظر می‌گیرد (Ward, 2005):

ت) اسکولاستیسم در برابر الهیات شاعرانه: در حالی که استدلال توماسی مبتنی بر نظام‌مندی فلسفی است، راست‌کیشی رادیکال تمایل بیشتری به روایت‌های شاعرانه و زیباشناختی دارد (Pickstock, 1998).

مابعدالطبیعهٔ توماسی و راست‌کیشی رادیکال هر دو بر مفهوم مشارکت تأکید می‌کنند؛ اما به‌لحاظ روش و تفسیر، تفاوت‌هایی اساسی دارند. راست‌کیشی رادیکال، در حالی که از توماس الهام می‌گیرد، آن را در چهارچوبی نوافلاطونی

و پست‌مدرن بازخوانی می‌کند. تحلیل این تفاوت‌ها مستلزم روشی علمی است که هم‌زمان تفسیر تاریخی و تطبیقی را مدنظر قرار دهد. تحقیقات آینده می‌توانند بررسی کنند که آیا نقد راست‌کیشی رادیکال بر توماسیسم موجه است یا اینکه تفسیر نادرستی از آن ارائه شده.

۲. نقد مدرنیته سکولار

راست‌کیشی رادیکال در نقد بنیادین مدرنیته سکولار استدلال می‌کند که سکولاریسم نه یک پدیده خنثی، بلکه یک ساختار الهیاتی تحریف‌شده است. راست‌کیشی رادیکال معتقد است که سکولاریسم از طریق تغییرات الهیاتی خاصی به وجود آمده؛ به‌ویژه آنهایی که با نومینالیسم در اواخر قرون وسطی مرتبط‌اند؛ و این امر به فروپاشی مابعدالطبیعه، اخلاق و زندگی سیاسی منجر شده است (Milbank, 1990).

۲-۱. نقد تبارشناختی: مدرنیته سکولار به‌عنوان پدیده‌ای مشتق از الهیات

یکی از استدلال‌های محوری راست‌کیشی رادیکال این است که عقلانیت سکولار یک توسعه مستقل نیست؛ بلکه نتیجه تغییرات الهیاتی است. میل‌بانک خاستگاه‌های مدرنیته سکولار را به نومینالیسم اواخر قرون وسطی، به‌ویژه آموزه‌های ویلیام اوکام، بازمی‌گرداند. اوکام متافیزیک مبتنی بر مشارکت توماس آکویناس را رد کرد و به‌جای آن دیدگاهی اراده‌گرایانه از خدا ارائه داد.

میل‌بانک استدلال می‌کند که ادعای مدرنیته مبنی بر خودبستگی، یک توهم است؛ زیرا حتی مقوله‌هایی چون فردگرایی، قدرت و دانش، در چهارچوب یک ساختار الهیاتی تحریف‌شده شکل گرفته‌اند (Milbank, 2006). از این نظر، عقلانیت سکولار نوعی «رونوشت تحریف‌شده» از الهیات مسیحی است که در آن مفاهیمی مانند «فیض» و «مشارکت» جای خود را به ایده‌های درون‌ماندگار «قدرت» و «اراده» داده‌اند (Milbank, 1990). سکولاریسم محصول مجموعه‌ای از تحولات معرفتی و فرهنگی است و نه نتیجه یک تغییر دفعی؛ فرایندی تدریجی که با تحول در تلقی انسان از جهان و جایگاه دین همراه بوده است (عنوانی و همکاران، ۱۴۰۲).

این ادعا بر بازسازی تاریخی ریشه‌های سکولاریسم استوار است؛ زیرا میل‌بانک نشان می‌دهد که با ظهور نومینالیسم، رابطه مشارکتی میان خدا و عالم تضعیف شد و همین تحول، بنیان نظری عقلانیت سکولار را پدید آورد (Milbank, 1990).

۲-۲. افسون‌زدایی از هستی و از دست رفتن مشارکت

راست‌کیشی رادیکال بر این باور است که مدرنیته سکولار با از دست دادن هستی‌شناسی مشارکتی مشخص می‌شود. میل‌بانک و پیک‌استاک استدلال می‌کنند که متافیزیک توماسی، به‌ویژه آموزه قیاس وجود (analogia entis)، واقعیت را به‌مثابه پدیده‌ای اساساً مشارکتی می‌فهمید که در آن تمام موجودات، هستی خود را از خدا می‌گرفتند (Pickstock, 1998)؛ اما ظهور نومینالیسم و دوگانه‌گرایی دکارتی یک نگرش مکانیکی و ابزاری از جهان را

معرفی کرد که به افسون‌زدایی از طبیعت منجر شد (Ward, 2005).

از دیدگاه راست‌کیشی رادیکال، جهان‌بینی علمی مدرن تمایل دارد که واقعیت را به فرایندهای صرفاً مادی تقلیل دهد و معنای الهیاتی را کنار بگذارد. این تقلیل‌گرایی، نه تنها متافیزیک، بلکه اخلاق و زیباشناسی را نیز تضعیف کرده و به فرهنگی نیهیلیستی منجر شده است که در آن، معنا نه به‌مثابه امری داده‌شده، بلکه به‌صورت دلخواه ساخته می‌شود (Milbank, 2006).

در گونه‌ای از سکولاریسم علمی، حذف مبانی الهیاتی از روش علمی، به شکل‌گیری رویکردی خودبنیاد و تقلیل‌گرایانه به واقعیت انجامیده است (رضانی، ۱۳۸۷).

۳-۲. عقلانیت سکولار و اسطوره بی‌طرفی

یکی از انتقادات کلیدی راست‌کیشی رادیکال به مدرنیته سکولار، رد این ایده است که عقلانیت می‌تواند بی‌طرف یا کاملاً عینی باشد. از نظر میل‌بانک، عقل سکولار، خود یک ساختار تاریخی و ایدئولوژیک است که توسط پیش‌فرض‌های الهیاتی خاصی شکل گرفته است (Milbank, 1990). از دیدگاه راست‌کیشی رادیکال، پروژه روشنگری که تلاش داشت یک نظم عقلانی جهانی مستقل از الهیات ایجاد کند، گمراه‌کننده است؛ زیرا هرگونه عقلانیت درون یک سنت خاص عمل می‌کند.

این نقد با دیدگاه‌های متفکرانی مانند میشل فوکو و السدیر مک‌اینتایر همخوانی دارد که معتقدند تمام دانش‌ها در بسترهای تاریخی خاصی شکل می‌گیرند (MacIntyre, 1988). با این حال، برخلاف پست‌مدرنیسم سکولار، راست‌کیشی رادیکال نسبی‌گرایی را نمی‌پذیرد؛ بلکه به دنبال احیای یک چهارچوب الهیاتی است که در آن، عقلانیت در وحی و مشارکت الهی ریشه دارد (Milbank, 1999).

۴-۲. سیاست مدرن به‌عنوان خشونت سکولار

راست‌کیشی رادیکال نظریه سیاسی مدرن، به‌ویژه لیبرالیسم و دموکراسی سکولار را مبتنی بر خشونت می‌داند. میل‌بانک (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که اندیشه سیاسی مدرن، از هابز تا لیبرالیسم معاصر، بر یک «اسطوره دولت» مبتنی است که طبیعت انسانی را ذاتاً متعارض فرض می‌کند. این دیدگاه در تضاد کامل با سنت الهیاتی مسیحی است که صلح را به‌مثابه واقعیت بنیادین و خشونت را به‌منزله نتیجه سقوط انسان در نظر می‌گیرد.

از دیدگاه میل‌بانک، لیبرالیسم انسان را واحدی خودمختار در نظر می‌گیرد که تنها از طریق قراردادهای اجتماعی و چهارچوب‌های قانونی به جامعه پیوند می‌خورد. در مقابل، راست‌کیشی رادیکال خواهان بازگشت به یک چشم‌انداز الهیاتی است که در آن، کلیسا به‌مثابه یک اجتماع بدیل در برابر دولت سکولار، مبتنی بر محبت الهی، نه اجبار و عقلانیت ابزاری، عمل می‌کند (Milbank, 1990).

۲-۵. نقد آیینی و زیباشناختی از مدرنیته سکولار

کاترین پیک‌استاک این نقد را به حوزه‌های زبان، زیباشناسی و آیین گسترش می‌دهد. او در *After Writing* (۱۹۹۸) استدلال می‌کند که گفت‌وگوهای مدرن سکولار، گسسته و فاقد وحدت درونی‌ای است که در زبان الهیاتی سنتی وجود داشت. او روشنگری را به دلیل طرد آشکال آیینی و شاعرانه شناخت مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد است که این طرد باعث از بین رفتن عمق و تعالی در تجربه انسانی شده است.

پیک‌استاک زبان سکولار مدرن را با زبان نمادین و مشارکتی آیین‌های مسیحی مقایسه می‌کند. از نظر او، از بین رفتن آگاهی مناسبی در دوران مدرن باعث شکل‌گیری یک نگرش سکولار و ابزاری به زبان و فرهنگ شده است (Pickstock, 1998). این نقد با دیدگاه کلی راست‌کیشی رادیکال همخوانی دارد که معتقد است تنها یک چهارچوب الهیاتی می‌تواند ارتباط اصیل با زیبایی، اخلاق و حقیقت را احیا کند.

۳. بازپس‌گیری الهیاتی واقعیت

راست‌کیشی رادیکال یک نقد عمیق از مدرنیته سکولار ارائه می‌دهد و استدلال می‌کند که سکولاریسم، نه بی‌طرف است و نه خودبسته؛ بلکه نتیجه تحریفات الهیاتی است. این مکتب فکری، از طریق نقدهای تبارشناختی، هستی‌شناختی و سیاسی، به بازپس‌گیری الهیات به‌عنوان افق نهایی معنا می‌پردازد. در مقابل خشونت، تکه‌تکه‌شدگی و نیهیلیسم سکولار، راست‌کیشی رادیکال خواستار ادغام مجدد الهیات در تمامی حوزه‌های دانش است و استدلال می‌کند که انسان، تنها از طریق مشارکت در الوهیت می‌تواند معنای حقیقی خود را بازیابد.

بنابراین این نقد بر چند اصل استوار است:

أ) عقلانیت مدرن سکولار، نسخه‌ای تحریف‌شده از الهیات مسیحی است؛

ب) تقابل عقل و وحی، مصنوعی است؛

ت) تمام تفکر سکولار، در نهایت به نیهیلیسم (پوچ‌گرایی) ختم می‌شود.

۴. انتقادات راست‌کیشی رادیکال بر لیبرالیسم سکولار، معرفت‌شناسی مدرن و فلسفه سیاسی

راست‌کیشی رادیکال لیبرالیسم سکولار، معرفت‌شناسی مدرن و فلسفه سیاسی را به دلیل جدایی مصنوعی میان امر مقدس و امر سکولار مورد نقد قرار می‌دهد. بنیان‌گذاران راست‌کیشی رادیکال (جان میل‌بانک، کاترین پیک‌استاک و گراهام وارد) معتقدند که این جدایی ناشی از تغییرات الهیاتی اواخر قرون وسطی است که راه را برای نگرشی درون‌ماندگار و غیردینی به جهان هموار کرد (Milbank, 1990). راست‌کیشی رادیکال با بهره‌گیری از تحلیل تبارشناختی، مابعدالطبیعه الهیاتی و الهیات سیاسی، مفروضات اساسی لیبرالیسم مدرن، معرفت‌شناسی و فلسفه سیاسی را به‌چالش می‌کشد و خواستار بازادغام الهیات در تمامی حوزه‌های معرفت است.

۴-۱. نقد راست‌کیشی رادیکال بر لیبرالیسم سکولار

همان‌طور که بیان شد، راست‌کیشی رادیکال بر این باور است که لیبرالیسم سکولار نه یک چهارچوب بی‌طرف، بلکه یک ساختار ایدئولوژیک مبتنی بر تعریفات الهیاتی است. میل‌بانک (۱۹۹۰) ریشه‌های لیبرالیسم را به نومیالیسم بازمی‌گرداند، که متافیزیک مشارکتی توماس آکویناس را کنار گذاشت و اراده‌گرایی الهی را جایگزین آن کرد. این تغییر به یک برداشت اتمی از جامعه منجر شد که در آن، افراد نه بر اساس مشارکت در الوهیت، بلکه صرفاً از طریق قراردادهای اجتماعی به یکدیگر مرتبط می‌شوند (Milbank, 2006).

از دیدگاه راست‌کیشی رادیکال، تأکید لیبرالیسم بر فردگرایی و خودمختاری عقلانی (که متفکرانی همچون جان لاک و ایمانوئل کانت مطرح کرده‌اند)، اخلاق را از بنیان‌های متافیزیکی خود جدا کرده است. میل‌بانک (۱۹۹۹) استدلال می‌کند که لیبرالیسم مدرن به‌طور ساختاری به یک الهیات سکولار وابسته است که در آن، حاکمیت دولت جایگزین اقتدار الهی شده است. این امر در اندیشه‌ها باز دربارهٔ لویاتان مشهود است؛ جایی که دولت به ضامن نهایی نظم تبدیل شده و اقتدار کلیسا و مشارکت جمعی در حیات الهی را به حاشیه رانده است (Milbank, 1990).

علاوه‌براین، راست‌کیشی رادیکال تحمل لیبرال را نوعی نیهیلیسم پنهان می‌داند. لیبرالیسم به‌جای ترویج تنوع واقعی، تعهدات اخلاقی و دینی را به اولویت‌های فردی تقلیل می‌دهد و آنها را از اهمیت عمومی محروم می‌کند (Pickstock, 1998). در این چهارچوب، الهیات به حوزهٔ خصوصی محدود می‌شود و سکولاریسم به‌عنوان یک «ارتدوکسی پنهان» عمل می‌کند که مانع از طرح دوبارهٔ خیر مشترک در بستر نظم الهی می‌شود (Ward, 2005).

۴-۲. نقد راست‌کیشی رادیکال بر معرفت‌شناسی مدرن

معرفت‌شناسی مدرن نیز که توسط متفکرانی مانند دکارت و کانت شکل گرفته است، به دلیل جدایی مصنوعی میان معرفت و روشنگری الهی مورد نقد راست‌کیشی رادیکال قرار می‌گیرد. میل‌بانک (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که بنیان‌گذاری معرفت بر شکِ دکارتی به سوژه‌ای خودبنیاد منجر شده است که ماهیت رابطه‌ای و مشارکتی حقیقت را نادیده می‌گیرد. این تغییر، رد دیدگاه آگوستین و توماس آکویناس است که معرفت را وابسته به روشنگری الهی و مشارکت در لوگوس می‌دانستند (Milbank, 1999).

معرفت‌شناسی کانتی به‌طور ویژه برای راست‌کیشی رادیکال مشکل‌آفرین است؛ زیرا شناخت را به حوزهٔ پدیداری محدود می‌کند و ما را از شناخت امر متعال بازمی‌دارد (Kant, 1781). این امر به آنچه پیک‌استاک (۱۹۹۸) «انسداد معرفت‌شناختی» می‌نامد، منجر شده است؛ جایی که امکان معرفت الهی از اساس نفی می‌شود. با ایجاد تمایز صلب میان عقل و وحی، اندیشهٔ کانتی نقش الهیات را در قلمرو معرفت به حاشیه رانده است (Pickstock, 1998).

پیک‌استاک این پیامد را ناشی از ساختار زبان مدرن می‌داند؛ زیرا با کنار گذاشتن صورت آیینی زبان، امکان

مشارکت در حقیقت متعالی از میان می‌رود و معرفت دچار بی‌ثباتی و گسست می‌شود (Pickstock, 1998). مدرنیته در سطح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و اخلاق، با مجموعه‌ای از گسست‌ها از سنت دینی همراه است و همین امر زمینه بحران معنایی انسان معاصر را فراهم کرده است (محمدی، ۱۳۸۹). بخشی از بحران معنایی مدرنیته ناشی از رویکردهایی است که دین را به سطح روان‌شناختی یا اجتماعی تقلیل می‌دهند و از بنیان متفاوتی آن غفلت می‌کنند (میرباباپور و ساجدی، ۱۳۹۲).

وارد (۲۰۰۵) تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم را به دلیل تقلیل معرفت به آنچه صرفاً از طریق تجربه حسی قابل تأیید است، نقد می‌کند. او استدلال می‌کند که این چهارچوب، با ساختارهای قدرت سکولار که تعیین می‌کنند چه نوع دانشی مشروعیت دارد، مرتبط است. در مقابل، راست‌کیشی رادیکال از یک معرفت‌شناسی آیینی دفاع می‌کند که در آن، معرفت به‌عنوان هدیه‌ای از سوی خدا و مشارکت در حکمت الهی درک می‌شود (Milbank, 1999).

۳-۴. نقد راست‌کیشی رادیکال بر فلسفه سیاسی مدرن

راست‌کیشی رادیکال فلسفه سیاسی مدرن را به دلیل بنیاد نهادن حاکمیت بر اقتدار سکولار به جای سلطنت الهی، مورد انتقاد قرار می‌دهد. میل‌بانک (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که لیبرالیسم سیاسی، از هابز تا رالز، بر پایه الهیاتی از خشونت اولیه بنا شده است که در آن، دولت تنها راه مهار منازعات انسانی تلقی می‌شود. این دیدگاه در تضاد کامل با الهیات مسیحی است که صلح را واقعیتی اولیه و خشونت را پیامد گناه در نظر می‌گیرد (Milbank, 2006).

این نقد از آن رو برای راست‌کیشی رادیکال موجه است که به‌زعم میل‌بانک، سکولاریسم بر مبنای گسست از مابعدالطبیعه مشارکتی شکل گرفته و همین گسست، ساختار رقابتی و خشونت‌بار نظم اجتماعی مدرن را تولید کرده است؛ زیرا با حذف منشأ الهی مشارکت، روابط انسانی ناگزیر بر تعارض و قدرت استوار می‌شود (Milbank, 1999). تصور هابزی از دولت به‌عنوان ضامن صلح، به‌گفته میل‌بانک، نسخه‌ای سکولار از الهیات سیاسی آگوستین است؛ اما بدون متفاوتی مشارکتی آن. به‌جای آنکه نظم اجتماعی بر اساس مشارکت در خداوند استوار باشد، نظریه‌های سیاسی مدرن چهارچوبی مصنوعی می‌سازند که در آن، قدرت بدون ارجاع به امر متعال اعمال می‌شود (Milbank, 1990). این وضعیت به چیزی منجر شده است که راست‌کیشی رادیکال آن را «خشونت هستی‌شناختی» می‌نامد؛ جایی که دولت سکولار اقتدار را انحصاری می‌کند و هویت دینی را به حوزه خصوصی محدود می‌سازد. لیبرال دموکراسی نیز به دلیل اتکای آن بر رویه‌های بی‌طرف، به‌جای مفاهیم محتوایی از خیر مشترک، مورد نقد قرار می‌گیرد. پیکاستاک (۱۹۹۸) استدلال می‌کند که ساختارهای سیاسی لیبرال با ادعای بی‌طرفی، به‌عنوان یک ایدئولوژی پنهان عمل می‌کنند که دیدگاه‌های الهیاتی را از گفتمان عمومی حذف می‌کند. این حذف، نه‌فقط یک اقدام سیاسی، بلکه یک اقدام هستی‌شناختی است؛ زیرا وجود یک نظم الهی فراتر از سیاست انسانی را نفی می‌کند (Pickstock, 1998).

در مقابل، راست‌کیشی رادیکال خواستار احیای کلیسا به‌عنوان یک اجتماع بدیل است. میل‌بانک (۱۹۹۹) با الهام از شهر خدای آگوستین، پیشنهاد می‌کند که کلیسا باید یک نظم اجتماعی جایگزین را مجسم کند که در آن، مشارکت در صلح الهی جایگزین سازوکارهای اجباری دولت شود (Milbank, 2006).

۵. باز‌الهیاتی‌سازی جامعه

بنابراین، انتقادات راست‌کیشی رادیکال از لیبرالیسم سکولار، معرفت‌شناسی مدرن و فلسفه سیاسی، حول این محور است که آنها به‌طور مصنوعی امر مقدس را از امر سکولار جدا کرده‌اند. راست‌کیشی رادیکال این جدایی را ناشی از تغییرات الهیاتی اواخر قرون وسطی می‌داند و استدلال می‌کند که بازادغام الهیات در تمامی عرصه‌های زندگی، تنها راه برون‌رفت از نیهیلیسم و خشونت مدرن است.

۶. تعامل با متفکران پست‌مدرن: مواجهه راست‌کیشی رادیکال با هایدگر و دریدا

راست‌کیشی رادیکال به‌طور انتقادی با متفکران پست‌مدرن، به‌ویژه مارتین هایدگر و ژاک دریدا، درگیر می‌شود و می‌کوشد که در عین پذیرش برخی از نقدهای آنها بر مدرنیته، فرضیات سکولار آنها را به‌چالش بکشد. این تعامل نشان‌دهنده پروژۀ گسترده‌تر راست‌کیشی رادیکال است: بازتولودی‌سازی اندیشه غربی از طریق احیای هستی‌شناسی مشارکتی، که فلسفه مدرن تا حد زیادی آن را کنار گذاشته است (Milbank, 1990).

۶-۱. هایدگر و تمایز هستی‌شناختی

مفهوم تمایز هستی‌شناختی مارتین هایدگر، یعنی تفاوت بین هستی (Sein) و موجودات (Seiendes)، یکی از موضوعات محوری در تعامل راست‌کیشی رادیکال با اندیشه پست‌مدرن است. هایدگر فلسفه متافیزیک مدرن را به‌دلیل کاهش هستی به یک موضوع قابل دست‌بندی و کنترل انسانی مورد نقد قرار می‌دهد و استدلال می‌کند که این امر به فراموشی هستی منجر شده است (Heidegger, 1927). اندیشمندان مکتب راست‌کیشی رادیکال، به‌ویژه جان میل‌بانک، اعتبار این نقد را می‌پذیرند؛ اما معتقدند که چهارچوب هایدگر ناقص است؛ زیرا فاقد بنیان الهیاتی است (Milbank, 1999). میل‌بانک استدلال می‌کند که تحلیل هایدگر جایگزین مناسبی برای سکولاریزاسیون متافیزیک ارائه نمی‌دهد. هایدگر، درحالی‌که دوگانگی دکارتی سوژه-ابژه را با موفقیت تضعیف می‌کند، یک هستی‌شناسی مشارکتی را که در آن انسان‌ها ذاتاً به‌سوی هستی الهی گرایش دارند، باز نمی‌گرداند (Milbank, 1990). در مقابل، تأکید دیرهنگام هایدگر بر مفهوم Gelassenheit (رهاسازی یا گذاشتن به حال خود) باعث می‌شود که هستی به‌عنوان یک راز تعریف‌نشده باقی بماند؛ درحالی‌که راست‌کیشی رادیکال اصرار دارد که هستی حقیقی تنها در چهارچوبی الهیاتی که خدا را به‌عنوان منبع تمام مشارکت‌ها به‌رسمیت می‌شناسد، قابل درک است (Pickstock, 1998). بنابراین، راست‌کیشی رادیکال هایدگر را به این دلیل نقد می‌کند که در حل کامل مشکل متافیزیک، از یک راه‌حل کاملاً الهیاتی کوتاه می‌آید.

۲-۶. دریدا و شالوده‌شکنی

نقد شالوده‌شکنانه ژاک دریدا بر لوگوس‌مداری (ادعای او مبنی بر اینکه فلسفه غرب تحت سلطه اولویت‌دهی متافیزیکی به حضور و معنای ثابت است)، یکی دیگر از نقاط تعامل راست‌کیشی رادیکال است (Derrida, 1967). کاترین پیک‌استاک مفهوم دریدا را که معنا همواره به‌تعویق افتاده و ناپایدار است، نقد می‌کند؛ درحالی‌که دریدا در تلاش است بی‌ثباتی ذاتی معنای زبانی را آشکار کند، پیک‌استاک استدلال می‌کند که زبان آیینی و مناسک مقدس، بنیانی پایدار برای معنا ارائه می‌دهند که فراتر از بازی صرف متنی است (Pickstock, 1998).

پاسخ راست‌کیشی رادیکال به دریدا دو جنبه دارد: نخست، محدودیت‌های تلاش‌های مدرنیستی برای دستیابی به یقین مطلق از طریق چهارچوب‌های عقل‌گرایانه را می‌پذیرد؛ دوم، استدلال می‌کند که رد معنای پایدار از سوی دریدا، خود محصول سکولاریزاسیون تفکر است. از دیدگاه پیک‌استاک، سنت الهیاتی پیشامدرن، به‌ویژه همان‌طور که در مناسک قرون وسطایی دیده می‌شود، ساختار زبانی و نمادینی را فراهم می‌ساخت که از طریق مشارکت در واقعیت الهی، معنای ثابت را حفظ می‌کرد. او معتقد است که شالوده‌شکنی دریدا در نهایت به نیهیلیسم منجر می‌شود؛ زیرا فاقد یک لنگر الهیاتی است که بتواند معنایی فراتر از تفاوت‌های زبانی صرف را حفظ کند (Pickstock, 1998).

میل‌بانک همچنین پیامدهای اخلاقی دریدا را مورد نقد قرار می‌دهد و استدلال می‌کند که بدون یک مرجع متعالی، اخلاق شالوده‌شکنانه خودسرانه باقی می‌ماند و فاقد یک اصل اساسی برای عدالت است (Milbank, 1999). در مقابل، راست‌کیشی رادیکال تأکید می‌کند که مشارکت الهی بنیان لازم را برای معنا و اخلاق فراهم می‌سازد و از این طریق، جایگزینی برای هر دو رویکرد عقل‌گرایی مدرنیستی و نسبی‌گرایی پست‌مدرنیستی ارائه می‌دهد (Ward, 2005).

تعامل راست‌کیشی رادیکال با متفکران پست‌مدرن، مانند هایدگر و دریدا، منعکس‌کننده مأموریت گسترده‌تر الهیاتی آن است: بازپس‌گیری یک هستی‌شناسی مشارکتی، که هم مدرنیته و هم پست‌مدرنیته آن را کنار گذاشته‌اند. درحالی‌که راست‌کیشی رادیکال با پست‌مدرن در نقدهای آن بر عقل‌گرایی روشنگری اشتراکاتی دارد، در نهایت نتایج سکولار آنها را رد می‌کند و بر این امر اصرار دارد که الهیات تنها بنیان کافی برای دانش، معنا و عدالت است. راست‌کیشی رادیکال از طریق تعامل انتقادی با هایدگر و دریدا می‌کوشد که تفکر معاصر را بازتولوی‌سازی کند و به‌سوی چهارچوبی متافیزیکی بازگردد که در مشارکت الهی ریشه دارد.

۷. الهیات سیاسی راست‌کیشی رادیکال

این جنبش، هم لیبرالیسم فردگرایانه و هم سوسیالیسم سکولار را رد می‌کند و یک چشم‌انداز همبستگی مسیحی ارائه می‌دهد (Milbank, 2006). راست‌کیشی رادیکال نقدی اساسی بر ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن، به‌ویژه فردگرایی

لیبرالی و سوسیالیسم سکولار، وارد می‌کند. چنان‌که گفته شد، راست‌کیشی رادیکال معتقد است که هر دو سنت از یک چهارچوب الهیاتی تحریف‌شده‌ای نشئت می‌گیرند که به‌طور مصنوعی امر مقدس را از امر سکولار جدا می‌کند و در نتیجه به نظم اجتماعی گسسته‌ای منجر می‌شود (Milbank, 1990). راست‌کیشی رادیکال با احیای بینشی الهیاتی از جامعه که بر مابعدالطبیعه مشارکتی مبتنی است، چشم‌اندازی اجتماعی - مسیحی را پیشنهاد می‌دهد که از دوگانگی فردگرایی و جمع‌گرایی فراتر می‌رود و کلیسا را اجتماع سیاسی و اجتماعی حقیقی معرفی می‌کند.

۷-۱- نقد راست‌کیشی رادیکال بر فردگرایی لیبرالی

فردگرایی لیبرالی، که در سنت روشنگری ریشه دارد، استقلال فرد را به‌عنوان واحد اساسی جامعه در اولویت قرار می‌دهد. متفکرانی چون جان لاک، ایمانوئل کانت و جان استوارت میل به چهارچوبی کمک کردند که در آن مشروعیت سیاسی، نه از یک نظم متعالی، بلکه از فرد عقلانی و خودمختار ناشی می‌شود (MacIntyre, 1988). راست‌کیشی رادیکال این پارادایم را بر چندین اساس نقد می‌کند:

۷-۱-۱. ریشه‌های الهیاتی فردگرایی

میل‌بانک (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که فردگرایی لیبرالی از نومیالیسم قرون وسطایی متأخر که مابعدالطبیعه مشارکتی آکویناس را رد کرد و آن را با الهیاتی اراده‌گرایانه جایگزین ساخت، سرچشمه می‌گیرد. این تغییر، به تصور افراد به‌عنوان عاملانی اخلاقی و منزوی منجر شد؛ نه موجوداتی که اساساً در ارتباط و مشارکت با نظم الهی تعریف می‌شوند (Milbank, 2006).

وارد این پیامد را به حذف بُعد تجسّدی و بدنمند حیات مسیحی نسبت می‌دهد؛ زیرا با کنار رفتن امر مقدس، فرد خود را مستقل از اجتماع و بدن مشترک مسیحی تجربه می‌کند (Ward, 2005).

۷-۱-۲. اسطوره بی‌طرفی و خودمختاری سکولار

لیبرالیسم ادعا می‌کند که چهارچوبی بی‌طرف عرضه می‌کند که در آن افراد می‌توانند برداشت‌های شخصی خود را از خیر دنبال کنند. باین‌حال، راست‌کیشی رادیکال استدلال می‌کند که این بی‌طرفی توهمی بیش نیست؛ زیرا خود لیبرالیسم یک مابعدالطبیعه ضمنی را تحمیل می‌کند که در آن، نقش مشارکت الهی در ساختار اجتماعی انکار می‌شود (Milbank, 1999). با کاهش هویت انسانی به مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌ها، فردگرایی لیبرالی انسجام اجتماعی را تضعیف می‌کند و به ازهم‌گسیختگی و بیگانگی می‌انجامد (Pickstock, 1998).

۷-۱-۳. بازار به‌عنوان الهیات جایگزین

راست‌کیشی رادیکال همچنین پیامدهای اقتصادی فردگرایی لیبرالی، به‌ویژه ارتباط آن با ایدئولوژی سرمایه‌داری را نقد می‌کند. میل‌بانک (۱۹۹۰) معتقد است که بازار آزاد به‌عنوان شکلی سکولار شده از مشیت الهی عمل

می‌کند که در آن سازوکارهای اقتصادی جایگزین حکمرانی الهی در نظم‌دهی به جامعه می‌شوند. این امر، اقتصاد را به جای تبادل هدیه و نیکوکاری، به نظامی مبتنی بر رقابت تبدیل می‌کند و در نتیجه به تضعیف ایدئال‌های مسیحی عدالت و خیر مشترک می‌انجامد (Ward, 2005).

۷-۲. نقد راست‌کیشی رادیکال بر سوسیالیسم سکولار

راست‌کیشی رادیکال در کنار رد کردن فردگرایی لیبرالی، به سوسیالیسم سکولار نیز انتقادات مشابهی وارد می‌کند. سوسیالیسم، گرچه خود را بدیلی برای تکه‌تکه‌شدگی لیبرالیسم معرفی می‌کند، به گفتهٔ راست‌کیشی رادیکال، در نهایت همان فرضیات سکولار را باز تولید می‌کند؛ زیرا به جای مشارکت الهی، چشم‌اندازی مادی‌گرایانه از حیات جمعی ارائه می‌دهد (Milbank, 2006).

۷-۲-۱. سکولاریزاسیون خیر مشترک

سوسیالیسم تلاش دارد که عدالت اجتماعی و برابری را از طریق مداخلهٔ دولت برقرار کند؛ اما راست‌کیشی رادیکال این رویکرد را به دلیل سکولاریزه کردن مفهوم مسیحی خیر مشترک مورد نقد قرار می‌دهد. میل‌بانک (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که سوسیالیسم ایدئال‌های خود را از الهیات مسیحی به ارث برده است؛ اما آنها را از بنیان‌های الهیاتی‌شان جدا کرده و عدالت را صرفاً به یک فرایند توزیعی تقلیل داده است (Milbank, 2006).

۷-۲-۲. دولت به‌عنوان یک بُت

راست‌کیشی رادیکال معتقد است که سوسیالیسم سکولار، همچون لیبرالیسم، یک حاکمیت بدیل ایجاد می‌کند که جایگزین حکومت الهی می‌شود. درحالی‌که لیبرالیسم فرد را می‌پرستد، سوسیالیسم دولت را به‌عنوان عامل نهایی عدالت به‌تصویر می‌کشد. میل‌بانک (۱۹۹۹) استدلال می‌کند که این تمرکز قدرت، به نظامی بروکراتیک و قهری منجر می‌شود که به جای تشویق مشارکت واقعی اجتماعی، ساختارهای حاکمیت سکولار را تقویت می‌کند (Milbank, 2006).

۷-۳. بینش اجتماعی مسیحی: کلیسا به‌عنوان اجتماع حقیقی

در برابر فردگرایی لیبرالی و سوسیالیسم سکولار، راست‌کیشی رادیکال یک بینش اجتماعی مسیحی را پیشنهاد می‌دهد که حول محور کلیسا به‌عنوان اجتماع سیاسی و اقتصادی واقعی شکل می‌گیرد. این بینش، که به نام «مدینهٔ کلیسایی» (ecclesial polis) شناخته می‌شود، از الهیات سیاسی آگوستینی و مابعدالطبیعهٔ توماسی الهام می‌گیرد تا نظامی مشارکتی را احیا کند (Milbank, 1999).

۷-۳-۱. کلیسا به‌عنوان اجتماع جایگزین

راست‌کیشی رادیکال، کلیسا را نه یک نهاد خصوصی درون دولت سکولار، بلکه اجتماع واقعی و بدیل سیاسی تلقی می‌کند. میل‌بانک (۱۹۹۹) با الهام از شهر خدای آگوستین استدلال می‌کند که کلیسا باید بدیلی برای نظم خشونت‌آمیز دولت‌های مدرن باشد، نه صرفاً یک نهاد مذهبی محدود به حوزهٔ خصوصی (Pickstock, 1998).

۲-۳-۷. اقتصاد مبتنی بر هدیه و فیض

اقتصاد مسیحی باید بر اساس اصل هدیه و مشارکت باشد، نه رقابت یا بازتوزیع دولتی. میل‌بانک (۲۰۰۶) پیشنهاد می‌کند که یک جامعه عادلانه باید حول تبادل متقابل هدایا شکل گیرد، که بازتاب زندگی تثلیثی خداوند است؛ جایی که روابط بر اساس محبت و نیکوکاری تعریف می‌شوند (Milbank, 2006).

۳-۳-۷. بازسازی جامعه از طریق آیین‌های عبادی

پیک‌استاک (۱۹۹۸) استدلال می‌کند که تحول اجتماعی در نهایت یک عمل عبادی است. او معتقد است که جامعه واقعی از طریق پرستش شکل می‌گیرد؛ جایی که انسان‌ها در واقعیت الهی مشارکت می‌کنند. از این منظر، آیین‌های عبادی نه تنها اعمال مذهبی، بلکه ساختاردهنده حیات اجتماعی و سیاسی‌اند (Pickstock, 1998). بنابراین مشخص شد که راست‌کیشی رادیکال با نقد فردگرایی لیبرالی و سوسیالیسم سکولار بر این نکته تأکید دارد که آنها به‌طور مصنوعی امر مقدس را از امر سکولار جدا کرده‌اند. پیشنهاد راست‌کیشی رادیکال برای مدینه کلیسایی، راهی برای بازسازی جامعه بر اساس مشارکت الهی ارائه می‌دهد که از هر دو الگوی مدرن عبور کرده، کلیسا را نمونه واقعی یک اجتماع عادلانه معرفی می‌کند.

میل‌بانک یک نظم تئوپولیتیک (الهیاتی - سیاسی) را پیشنهاد می‌دهد که در آن، عمل عبادی مسیحی زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد.

۸. نقدها و پاسخ‌ها

راست‌کیشی رادیکال یکی از جریان‌های مهم در الهیات معاصر و فلسفه به‌شمار می‌رود. درحالی‌که طرفداران آن می‌کشند که مبانی سکولار مدرنیته را به‌چالش بکشند و یک مابعدالطبیعه مسیحی مبتنی بر مشارکت را احیا کنند، منتقدان انتقاداتی را درباره دقت تاریخی، انحصارگرایی الهیاتی و پیامدهای سیاسی این جنبش مطرح کرده‌اند.

۸-۱. نقد روایت تاریخی راست‌کیشی رادیکال

یکی از اصلی‌ترین انتقادات به راست‌کیشی رادیکال، مربوط به تبارشناسی تاریخی آن، به ویژه تفسیر آن از الهیات قرون وسطی و بازنمایی مدرنیته است. میل‌بانک (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که زوال نظم مسیحی مشارکتی از دوره اواخر قرون وسطی و با ظهور نومیالیسم آغاز شد که در نهایت به سکولاریزاسیون دانش و سیاست انجامید. با این حال، برخی محققان این روایت را به‌چالش می‌کشند.

۱-۱-۸. ساده‌سازی بیش از حد اندیشه قرون وسطایی

منتقدانی مانند گاوین هایمن (۲۰۱۰) معتقدند که راست‌کیشی رادیکال دیدگاهی بیش از حد یک‌جانبه و یکپارچه از الهیات قرون وسطی ارائه می‌دهد. هایمن می‌گوید که نومیالیسم لزوماً به سکولاریسم منجر نشد؛ بلکه در

توسعه تفکر الهیاتی و فلسفی مدرن نقش داشت. همچنین ریچارد کراس (۲۰۰۵) تأکید می‌کند که اندیشمندانی مانند ویلیام اوکام پیچیده‌تر از آن بوده‌اند که راست‌کیشی رادیکال مطرح می‌کند و نمی‌توان آنها را مستقیماً مسئول فروپاشی مابعدالطبیعه مسیحی دانست.

۸-۱-۲. تبارشناسی مشکوک از مدرنیته

تصویری که راست‌کیشی رادیکال از مدرنیته به‌عنوان امری ذاتاً خشونت‌آمیز و نیهیلیستی ارائه می‌دهد نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. ایور اودانوان (۲۰۰۱) استدلال می‌کند که اندیشه سیاسی مدرن با وجود تأثیرات سکولاریزاسیون، همچنان دارای ابعاد الهیاتی‌ای است که راست‌کیشی رادیکال نادیده می‌گیرد. به‌طور مشابه، جان بولین (۲۰۱۱) معتقد است که نقد میل‌بانک از لیبرالیسم، اغلب سنت‌های فلسفی متمایز را به‌اشتباه یکی در نظر می‌گیرد و در نتیجه، مدرنیته را بیش از حد غیرمنصفانه محکوم می‌کند.

۸-۱-۳. راست‌کیشی رادیکال

میل‌بانک و همکارانش در دفاع از رویکرد تاریخی خود استدلال می‌کنند که کار آنها بیشتر یک «تبارشناسی بدیل» است تا یک تحلیل تاریخی خالص. میل‌بانک (۲۰۰۶) اظهار می‌کند که نقد او قرار نیست یک مطالعه تاریخی جامع باشد؛ بلکه مداخله‌ای الهیاتی است که پیامدهای ناخواسته تغییرات فلسفی خاص را نشان می‌دهد. علاوه‌براین، پیک‌استاک (۱۹۹۸) تأکید می‌کند که تمرکز بر نومیالیسم، نه به‌عنوان یک نظریه تاریخی جامع، بلکه به‌عنوان نمادی از یک روند کلی جدایی از مابعدالطبیعه مشارکتی مورد استفاده قرار گرفته است.

۸-۲. انحصارگرایی الهیاتی و نقد سنت‌های غیرمسیحی

یکی دیگر از انتقادات اصلی به راست‌کیشی رادیکال مربوط به انحصارگرایی آن است؛ به‌ویژه رد فلسفه‌های غیرمسیحی و نادیده گرفتن دیگر دیدگاه‌های الهیاتی. برخی محققان معتقدند که راست‌کیشی رادیکال به‌طور کافی با پلورالیسم دینی و گفت‌وگوی بین‌الادیانی درگیر نمی‌شود.

۸-۲-۱. رد مابعدالطبیعه‌های غیرمسیحی

منتقدانی مانند نیکلاس آدامز (۲۰۰۶) استدلال می‌کنند که راست‌کیشی رادیکال رویکردی بیش از حد تحقیرآمیز به تفکر غیرمسیحی، به‌ویژه فلسفه اسلامی و یهودی، دارد. برای مثال، راست‌کیشی رادیکال اغلب نوافلاطونی‌گری مسیحی را برتر می‌داند و تأثیر متفکرانی چون ابن‌سینا و موسی‌بن‌میمون بر مابعدالطبیعه قرون وسطایی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. آدامز معتقد است که این رویکرد انحصارگرایانه، اعتبار دیدگاه الهیاتی راست‌کیشی رادیکال را تضعیف می‌کند.

۸-۲-۲. تعامل محدود با دیگر سنت‌های مسیحی

راست‌کیشی رادیکال همچنین به‌دلیل تعامل محدود با الهیات پروتستان مورد انتقاد قرار گرفته است. درحالی‌که این جنبش

به‌شدت از آگوستین و آکویناس اثر می‌پذیرد، برخی محققان استدلال می‌کنند که این جریان به‌اندازه کافی به الهیات متفکرانی مانند کارل بارت و دیتریش بونهوفر نپرداخته است. استنلی هاورواس (۲۰۰۸) می‌گوید که نقد میل‌بانک از پروتستان‌تیسیم به‌عنوان بخشی از سکولاریسم مدرن، نادیده گرفتن مقاومت سنت‌های پروتستانی در برابر سکولاریزاسیون است.

۸-۲-۳. راست‌کیشی رادیکال

پاسخ راست‌کیشی رادیکال به این انتقادات این است که هدف آنها طرد کامل سنت‌های غیرمسیحی یا پروتستانی نیست؛ بلکه احیای یک مابعدالطبیعه مسیحی است. میل‌بانک (۱۹۹۹) نقش تفکر اسلامی و یهودی را می‌پذیرد؛ اما تأکید می‌کند که تمرکز راست‌کیشی رادیکال بر نقش یگانه الهیات مسیحی در شکل‌گیری مابعدالطبیعه غربی است. علاوه بر این، پیک‌استاک (۲۰۰۳) استدلال می‌کند که راست‌کیشی رادیکال پروتستان‌تیسیم را به‌طور کامل رد نمی‌کند؛ بلکه اشکالات آن را در پذیرش ناآگاهانه مفروضات سکولار مورد نقد قرار می‌دهد.

۸-۳. پیامدهای سیاسی و اجتماعی: اتهام گرایش‌های تتوکراتیک

دیدگاه اجتماعی - سیاسی راست‌کیشی رادیکال باعث شده است که برخی منتقدان، آن را به گرایش به تتوکراسی یا اقتدارگرایی مسیحی متهم کنند. با توجه به رد لیبرالیسم و ساختارهای سیاسی مدرن، برخی نگران‌اند که راست‌کیشی رادیکال فاقد الگوی مشخصی برای حکومت در جوامع کثرت‌گرا باشد.

۸-۳-۱. بی‌اعتمادی به نهادهای دموکراتیک

منتقدانی مانند ویلیام کاونان (۲۰۰۹) و جفری استوت (۲۰۱۰) استدلال می‌کنند که راست‌کیشی رادیکال با رد دموکراسی لیبرال، جایگزینی عملی برای جوامع متکثر ارائه نمی‌دهد. استوت می‌گوید: درحالی‌که راست‌کیشی رادیکال بدرستی به محدودیت‌های لیبرالیسم اشاره دارد، با سنت‌های دموکراتیکی که امکان مشارکت دینی را فراهم می‌کنند، تعامل کافی ندارد.

۸-۳-۲. پاسخ راست‌کیشی رادیکال

میل‌بانک (۲۰۰۶) در پاسخ بیان می‌کند که راست‌کیشی رادیکال خواستار تتوکراسی نیست؛ بلکه الگویی را پیشنهاد می‌کند که در آن، اصول الهیاتی مسیحی بدون اجبار در زندگی عمومی نقش ایفا کنند. او استدلال می‌کند که سکولاریسم مدرن، خود یک «تتوکراسی پنهان» است که جهان‌بینی سکولار را به‌طور یک‌جانبه تحمیل می‌کند. وارد (۲۰۰۵) نیز تأکید دارد که نقد راست‌کیشی رادیکال بر دموکراسی لیبرال، رد دموکراسی به‌طور کلی نیست؛ بلکه دعوت به الگویی مشارکتی‌تر و مبتنی بر اجتماع است.

راست‌کیشی رادیکال با نقد سکولاریسم و مدرنیته، توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرده است. درحالی‌که انتقادات مختلفی درباره روایت تاریخی، انحصارگرایی الهیاتی و پیامدهای سیاسی آن مطرح شده است، مدافعان این جنبش همچنان بر ضرورت اصلاح تفکر مدرن از منظر مسیحی تأکید دارند. خواه کسی با این دیدگاه موافق باشد، خواه مخالف، تأثیر آن بر الهیات معاصر انکارناپذیر است.

نتیجه‌گیری

راست‌کیشی رادیکال یک نقد الهیاتی قوی بر مدرنیته ارائه می‌دهد و استدلال می‌کند که تنها از طریق الهیات مسیحی می‌توان جامعه و دانش را به‌درستی فهمید. این جنبش با به‌چالش کشیدن عقلانیت سکولار، فلسفه مدرن و لیبرالیسم سیاسی، هرچند بحث‌برانگیز است، همچنان چالشی مهم برای تفکر معاصر شمرده می‌شود. راست‌کیشی رادیکال با رد کردن فرضیه‌های اساسی مدرنیته، بر این باور است که گسست از سنت‌های دینی، معرفت و سیاست را به بی‌ثباتی کشانده است. این مکتب فکری معتقد است که عقلانیت سکولار به‌جای ارائه یک فهم جامع از واقعیت، نوعی تقلیل‌گرایی را تحمیل می‌کند که جنبه‌های متافیزیکی و الهیاتی وجود انسان را نادیده می‌گیرد. از این‌رو اندیشمندان این جنبش تأکید دارند که تنها از طریق بازگشت به یک چهارچوب الهیاتی مسیحی می‌توان یک نظام فکری جامع و منسجم را شکل داد.

در حوزه فلسفه، راست‌کیشی رادیکال بر این نکته تأکید دارد که بسیاری از مفاهیم مدرن، از جمله فردگرایی، علم‌گرایی و قراردادهای اجتماعی، ریشه در گسست از سنت‌های دینی دارند. این جنبش با تحلیل انتقادی آثار متفکرانی چون دکارت، کانت و نیچه، استدلال می‌کند که رویکرد مدرن به معرفت‌شناسی و اخلاق، بنیانی لرزان دارد و نمی‌تواند به یک فهم کامل از هستی منجر شود. به همین دلیل این جنبش از نوعی بازگشت به متون کلاسیک الهیاتی، مانند آثار آگوستین و آکویناس، حمایت می‌کند.

در سیاست نیز راست‌کیشی رادیکال دیدگاهی انتقادی به لیبرالیسم دارد. این جنبش، لیبرالیسم را نه به‌مثابه یک نظام خنثی و بی‌طرف، بلکه به‌منزله یک چهارچوب ایدئولوژیک می‌بیند که ارزش‌های دینی را به حاشیه رانده و سیاست را از اخلاق الهیاتی جدا کرده است. به‌باور این جنبش، تنها از طریق یک سیاست الهیاتی می‌توان به عدالت و خیر عمومی دست یافت.

در نهایت، راست‌کیشی رادیکال با وجود نقدهایی که به آن وارد شده، چالشی جدی برای اندیشه مدرن ایجاد کرده است. این جنبش، نه‌تنها کاستی‌های عقلانیت سکولار را آشکار می‌سازد، بلکه امکانی برای بازاندیشی در باب جایگاه الهیات در عرصه‌های مختلف زندگی فراهم می‌کند. راست‌کیشی رادیکال با ارائه یک نقد بنیادین از مدرنیته و دعوت به یک سنت فکری الهیاتی می‌کوشد که زمینه‌ای برای درک عمیق‌تر از انسان، جامعه و هستی فراهم آورد.

منابع

- رضائی، علی (۱۳۸۷). سکولاریسم علمی در غرب. معرفت، ۱۷(۹)، ۱۳۵-۱۵۰.
- عنوانی، سیدحامد؛ پورسینا، میترا و مشگی، مهدی (۱۴۰۲). بررسی علل و عوامل شکل‌گیری و بسط سکولاریسم. معرفت، ۳۲(۱)، ۸۷-۹۹.
- محمدی، عبدالله (۱۳۸۹). مبانی نقد مدرنیته در اندیشه سیدحسین نصر. معرفت، ۱۹(۱۲)، ۱۲۳-۱۳۰.
- میرباباپور، سیدمصطفی و ساجدی، ابولفضل (۱۳۹۲). دین و مدرنیته؛ بررسی رویکرد فروکاهشی به دین در نسبت با مدرنیته معرفت کلامی، ۴(۱)، ۹۳-۱۱۴.
- Adams, N. (2006). *Eclipse of Grace: Divine and Human Action in Hegel*. Chichester, West Sussex: Blackwell.
- Aquinas, T. (2006). *Summa Theologiae* (Fathers of the English Dominican Province, Trans.). London: Blackfriars/Paulist Press.
- Augustine. (1998). *Confessions* (R. S. Pine-Coffin, Trans.). London: Penguin Classics.
- Augustine. (1991). *On the Trinity* (E. Hill, Trans.). New York: New City Press.
- Augustine. (2003). *Expositions of the Psalms* (H. Browne, Trans.). New York: New City Press.
- Augustine. (1950). *Sermons* (R. J. Deferrari, Ed.). Washington DC: Fathers of the Church, Catholic University of America Press.
- Bowlin, J. (2011). *Tolerance Among the Virtues*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Brock, S. (2015). *The Philosophy of Saint Thomas Aquinas*. Oxford: Oxford University Press.
- Cavanaugh, W. (2009). *The Myth of Religious Violence: Secular Ideology and the Roots of Modern Conflict*. Oxford: Oxford University Press.
- Cross, R. (2005). *The Medieval Christian Philosophers: An Introduction*. London: Routledge.
- Derrida, J. (1967). *Of Grammatology*. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins University Press.
- Feser, E. (2009). *Aquinas: A Beginner's Guide*. Oxford: Oneworld Publications.
- Hart, D. B. (2004). *The Beauty of the Infinite: The Aesthetics of Christian Truth*. Grand Rapids, Michigan: Eerdmans.

- Hauerwas, S. (2008). *The State of the University: Academic Knowledges and the Knowledge of God*. Oxford: Blackwell.
- Heidegger, M. (1927). *Being and Time*. New York: Harper & Row.
- Hyman, G. (2010). *The Predicament of Postmodern Theology*. Louisville, Kentucky: Westminster John Knox Press.
- Kant, I. (1781). *Critique of Pure Reason*. Cambridge: Cambridge University Press.
- MacIntyre, A. (1988). *Whose Justice? Which Rationality?* Notre Dame, Indiana, USA: University of Notre Dame Press.
- McAlear, G. (2005). *Ecstatic Morality and Sexual Politics*. New York: Fordham University Press.
- McInerney, R. (1996). *Aquinas and Analogy*. Washington D.C: Catholic University of America Press.
- Milbank, J. (1990). *Theology and Social Theory: Beyond Secular Reason*. Oxford: Blackwell.
- Milbank, J. (1999). *The Word Made Strange: Theology, Language, Culture*. Oxford: Blackwell.
- Milbank, J. (2006). *Being Reconciled: Ontology and Pardon*. Abingdon: Routledge.
- O'Donovan, O. (2001). *The Desire of the Nations: Rediscovering the Roots of Political Theology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pickstock, C. (1998). *After Writing: On the Liturgical Consummation of Philosophy*. Oxford: Blackwell.
- Pickstock, C. (2003). *Truth in the Making: Creative Knowledge in Theology and Philosophy*. London: Routledge.
- Stout, J. (2010). *Democracy and Tradition*. Princeton: Princeton University Press.
- Ward, G. (2005). *Christ and Culture*. Oxford: Blackwell.
- Wippel, J. F. (2000). *The Metaphysical Thought of Thomas Aquinas*. Washington D.C: CUA Press.
- Augustine and the Divine Ideas* (2023). Cambridge: Tyndale Bulletin.
- The Doctrine of Participation in Augustine's Totus Christus Ecclesiology* (2023). Cambridge: Cambridge University Press.